

میلیون دینار) از این محل بدست می‌آورد.

سیاحان قرن هفدهم، از رشد اقتصادی بعضی از نواحی کشاورزی، سخن می‌گویند. گندم و جو در همه جای ایران کاشته می‌شد و به‌گفته شاردن، در ایران، نان‌گندم فراوان بود و همه جا بقیمت ارزان یافت می‌شد. کشت برنج و پنبه کاری در قرن شانزدهم و هفدهم، سخت رایج بود. کشت گیاههای رنگی (روناس، حنا و زعفران) و دارویی، و ادویه غذایی و همچنین سبزیکاری که در آغاز قرون وسطی چندان متداول نبود، بسیار وسعت گرفت. کشت خشخاش تریاک و توتون، از قرن شانزدهم به بعد، بسط و توسعه یافت. کشت درختان میوه و احداث تاکستانها رو به‌فزونی بود. به‌وزارت‌پیشرفت‌فعالتهای کشاورزی، در شهرها نیز پیشه‌وران و بازرگانان به کار و کوشش مشغول بودند.

در منابع تاریخی قرن یازدهم هجری، بیش از پیش، از صنوف پیشه‌وران سخن به‌بیان آمده است. صنف صلاحیت فنی استادکار را گواهی می‌داد و تصویب می‌نمود. در هر صنفی، درجات مختلف «شاگرد» و «خلیفه» و «استاد» وجود داشت و سراسمی برای اعلام استادی برگزار می‌شد. هر صنفی

یک رئیس انتخابی داشت که مقامات شهری او را برسمیت می‌شناختند.

کتاب تذکره الملوک می‌نویسد که مردم هر کوی و دهکده و هر صنف، از میان خود، شخصی را که معتمد و شایسته اطمینان باشد، برمی‌گزینند و گواهی (تعلیقه) و خلعت برای منتخب خود دریافت می‌دارند؛ و او پس از آن به، امور ایشان رسیدگی می‌کند. هیچکس نمی‌توانست بدون اجازه رئیس صنف، کارگاه صنعتی بگشاید.

استادان صنف، مجامعی داشتند. در سه ماه اول هر سال، کلاتر شهر جلسه‌ای از تمام رؤسای اصناف در خانه خود تشکیل می‌داد و طرز تقسیم کل مالیات پیشه‌وران (بنیچه) را میان اصناف مختلف معین می‌کرد. طبق اطلاعات مندرج در منابع تاریخی زمان سلجوقیان و ایلخانان مغول، در آن روزگاران، مأموران مالی و عملداران، به‌نظر خود، به پیشه‌وران مالیات می‌بستند و با اصناف مشورت نمی‌کردند و آنها را بحساب نمی‌آوردند. در قرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری) بعضی از اصناف، مقدار معینی از محصول حرفه خویش را برسم مالیات جنسی، تحویل خزانه می‌کردند و برخی دیگر، بجای آن، مالیات نقدی می‌پرداختند که بنا به گفته شاردن، از هر دکان (کارگاه پیشه‌وران) سالیانه ده تا بیست «سو» یعنی قدری بیش از نیم یا یک عباسی بود. اصناف رابطه نزدیکی با فرق درویشان حیدری و نعمت الهی، که از قرن



شانزدهم تا هجدهم در بلاد ایران بسیار ذی نفوذ بودند، داشتند.

استادان کارگاههای درباری، در میان پیشه‌وران، واجد مزایایی بودند. در این کارگاهها، دیگر بردگان صنعتگر کار نمی‌کردند بلکه پیشه‌وران آزادی که اجرت می‌گرفتند در مؤسسات مزبور مشغول کار بودند. کارگران کارگاههای درباری، گاه به‌اسر صدراعظم یا مستوفی‌المالک تعیین می‌شدند، و استادان کارگاههای درباری سواجب و هدایایی در آخر هر سال، دریافت می‌داشتند.

در رأس اسور هر شهری، کلانتر قرار داشت. کلانتر موظف بود از حقوق و منافع شهریان در دادگاه دفاع کند، و سراقب باشد که حاکم (داروغه) به‌سردم فشار نیاورد و اجحاف نکند، و مالیاتها از مزدم برخلاف قاعده اخذ نشود و مبلغ مالیاتها و عوارض دیگر دولتی را میان کویها و اصناف تقسیم و سرشکن کند. بدین طریق، اسما کلانتر مدافع منافع شهرنشینان بود ولی در واقع اسر، نماینده منافع بزرگان شهر — مالکان محلی و روحانیان و تجار بزرگ — بود. ارامنه جلفا نیز کلانتر خود را از میان تجار بزرگ انتخاب می‌کردند.

صنف تجار و روحانیان و اصناف و پیشه‌وران در محلات شهر، از حق اداره اسور داخلی خویش برخوردار بودند و رؤسای خود را انتخاب می‌کردند و بعد، به تصویب کلانتر می‌رسانیدند.

صنعت نساجی از عهد شاه‌عباس اول، بطور محسوس، رو به ترقی رفت و در غالب شهرها، کارگاههای بزرگ نساجی بوجود آمد. به‌گفته اولناریوس، اکثریت پیشه‌وران ایرانی را نساجان و رنگرزان تشکیل می‌دادند. در صنعت ابریشم‌بافی، پارچه‌های ابریشمی یک‌رنگ به‌نام «کمخا» و چندرنگ به‌نام «قصب» و پارچه‌های ابریشمی ساده و یا زردوزی و نقره‌دوزی و زربفت و انواع مختلف مخمل سورد توجه بود. به‌گفته شاردن، صدجور زربفت‌دوزی وجود داشت. برای بافتن زربفت‌های گرانبها، ۲ تا ۳ ساسوره لازم بود در حالی که برای تهیه پارچه‌های معمولی بیش از دو ساسوره لازم نبود. مزد کارگران ناچیز بود و کسانی که زربفت‌های گرانبها را تهیه می‌کردند روزی کمتر از یک‌عباسی مزد می‌گرفتند. بهترین مخمل ایران در اصفهان، تولید می‌شد.

در ایران، منسوجاتی از پشم شتر و پشم گوسفند می‌بافتند. نمد بسیار نازک و سبک نیز تولید می‌کردند. پارچه‌های پنبه‌ای خشن (کرباسی) برای مصرف عامه مردم بسیار بافته می‌شد. حصیرهای ایران هم مشهور بود. به‌قول شاردن، نازکترین و بهترین حصیرهای جهان را در سیستان از نی می‌بافتند.

قالیهای ایران قرن هفدهم، از لحاظ نقش و چیده‌دستی در بافت به‌حد کمال رسید. قالیهای ایران بمقدار زیاد، از طریق بغداد و ترکیه، به اروپای غربی صادر می‌شد و بدین سبب در اروپا به‌قالی ترکی معروف شده بود.

در قرن هفدهم، در قالیهای ایران، بیشتر نقش گل و گیاه معمول بود. غالباً نقش گلستانی با حوضهای پر آب و جویها در قالیها دیده می‌شد، و صحنه‌های زندگی فتودالها و شکار سواره و تعقیب نخجیر که در قالیهای قرون پیشین بسیار دیده می‌شد، در قرن هفدهم، اندک اندک،

متروک می‌کردید.

در قالیهای قرن هفدهم، استادان در تلفیق و ترکیب نقوش، آزادی بیشتری داشتند و آثار هنری خلق بیشتر مشهود بود. در میان قالیهای ایرانی، فرشهای عالی و زیبای کرمان که از پشم گوسفند و بز با نقش ظریف گل و گیاه و نفوق رنگهای سبز و نارنجی بافته می‌شد، مقام اول را داشتند.

چینی و بدل چینی و ظروف سفالی ایران شهرتی داشت که شایسته آن بود. تولید کاشی و سفالینه ایران نیز، پس از آنکه مدت مدیدی تقلیل یافت، در قرن یازدهم، مجدداً رونق گرفت.

مصنوعات سفالین شهر کرمان، که بالتامام بالعاب براق فیروزه‌فام پوشیده شده بود، در سراسر جهان شهرت داشت. در کاشیهای ظریف و زیبای ایران، در قرن هفدهم، بطور مشهود، از نمونه‌های چینی تقلید بعمل می‌آمد ولی در ظروف کرمانی کمتر از ظروف دیگر لعابی تقلید از چین دیده می‌شد. بهترین مصنوعات سفالی در کرمان، مشهد، یزد، کاشان، نایین و اصفهان تهیه می‌شد. شاردن مصنوعات لعابی شیراز را ترجیح می‌داد.

مصنوعات چرمی قزوین و تیماجهای تبریزی معروف بود. سلاحهای فولادی ایران شهرت داشت. به‌گفته اولناریوس، بهترین فولاد در اطراف دریاچه «نیریز» تولید می‌شد و بهترین تیغها در قم و نزدیک قزوین، ساخته می‌شد.

تولید رنگهای گوناگون نیز بسیار ترقی کرده بود و از مواد مختلف، رنگهای کبود، قرمز و زرد تهیه می‌کردند. تولید شیشه نیز در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی، بسیار متداول بود ولی جنس شیشه‌ها اعلا نبود. در تمام ایران، کاغذسازی هم معمول بود ولی هرگز به پای کاغذهای اروپایی نمی‌رسید. صابون سازی هم رونق داشت.

با این که در دوره قرون وسطی، مبادلات کلان تجاری بصورت تهاتری یا جنس با جنس صورت می‌گرفت، در قرن یازدهم هجری، بازرگانی فقط با پول و سکه قره صفوی یا خارجی انجام می‌شد و واریز حساب بوسیله کیسه‌های پول که هریک حاوی ۲۰۰۰ عباسی (۵۰ تومان بود، بعمل می‌آمد. به‌گفته شاردن، بعضی از تجار، حتی در سوئد و چین، نماینده تجارتهی داشتند. تجارت خارجی در دست بازرگانان مسیحی بود و آرامنه نقش مهمی داشتند و ارسنیان جلفای نو، سالیانه، ۵۸۰ تومان سالیات به‌مخزنه می‌پرداختند.^۱

یکی از ماسوران سیاسی انگلستان، که در اواخر پادشاهی شاه‌عباس به ایران آمده است، درباره توجه او به مسائل بازرگانی، چنین می‌نویسد:

توجه شاه‌عباس به مسائل اقتصادی

«شاه‌عباس را ملامت می‌کنند که به کار تجارت مشغول است، ولی به‌گمان من توجه مخصوص و شرکت وی در امور بازرگانی کشورگفاهی نیست؛ زیرا در ایران تجارتهای بزرگ و گرانبها، از همه کس ساخته نیست. پادشاه ایران، اجناس فراوانی را که بازرگانان بیگانه از کشور شرق و غرب وارد می‌کنند، به‌بهایی ارزان می‌خرد و در مقابل آن،

اجناس مرغوب ایران را بوسیله ایشان صادر می‌کند و آنچه را که خریده است برای فروش، به بازرگانان ایرانی می‌سپارد... در ایران، هیچکس جز وزیر مخصوص که از جانب شاه تعیین شده است، اجازه معامله با تجار بزرگ خارجی را ندارد. هرگاه که اجناس تازه، وارد ایران شود، نخست، انواع آن را از نظر شاه می‌گذرانند تا اگر پسندید خریداری کند، وگرنه در اختیار دیگران گذارد...»^۱

سیاست کلی شاه عباس این بود که حتی الامکان بر صادرات بیفزاید و از واردات بکاهد. بازرگانان ترکستان و هندوستان و چین و انگلستان و اسپانی و هلند و تجار ونیزی و ارسنی در فعالیتهای تجاری ایران به مالک شرق و غرب نقش مهمی داشتند.

اجناس واستعه شرقی بیشتر عبارت بود از پارچه‌های ابریشمی و چای که از چین می‌آوردند، ادویه گوناگون و انواع جواهر و نفایس دیگر، از هندوستان و کشورهای شرقی آسیا.

«شاه عباس چون می‌شنید که کاروانی از بازرگانان بیگانه به سرحدات کشور رسیده است، بدرنگ، رعایای خود را از معامله با ایشان منع می‌کرد تا ناگزیر، استعه خویش را به بهایی نازل تسلیم او کنند یا به دروغ، شهرت می‌داد که راهها، بسبب لشکر کشیهای تازه، خراب و دور از امنیت است؛ بطوری که بازرگانان بیگانه، ناچار برای احتراز از خطرهای احتمالی، آنچه داشتند به بهای ارزان می‌فروختند یا با استعه ایرانی بقیتی که اومی خواست مبادله می‌کردند. تاورنیه، جهانگرد فرانسوی، می‌نویسد، شاه عباس با تجار و باخواران هندی که طلا و ثروت کشور را به خارج منتقل می‌کردند، رابطه خوبی نداشت و آنان را از یهودیها بدتر می‌شمرد؛ چه آنان پول را از سرمایه داران و بزرگان ایرانی با صدی هشت یا صدی نه بهره می‌گرفتند و بدنیازسندان از قرار صدی بی یا بیشتر، در مقابل وثیقه یا گروگان کلان، وام می‌دادند.

ابریشم در دوره صفویه، یکی از اقلام مهم صادرات ایران بود. بنا به گفته یکی از سفرای بیگانه در عهد شاه صفی، گیلان در حدود ۸۰۰۰، شروان در حدود ۳۰۰۰، خراسان ۳۰۰۰، سازندران ۲۰۰۰، و قراباغ ۲۰۰۰ عدل ابریشم صادر می‌کرده است.

مجموع حاصل ابریشم ایران در سال، نزدیک ۲۰ هزار عدل بود و هر عدل ابریشم، ایران در آن زمان، در حدود ۳۶ سن وزن داشته است. ولی باید دانست که یک سن وزن معمولی در زمان شاه عباس، در سراسر کشور، یکسان نبوده و از آن جمله یک سن در تبریز معادل ۳ کیلو، در گیلان برابر با ۶ کیلو، و در شماخی و قراباغ مساوی با هشت کیلو بوده است. مصرف سالانه ابریشم را در سراسر ایران، در آن دوره، در حدود یک هزار عدل نوشته‌اند. ظاهراً شاه عباس چون دید واردات ایران بر صادرات فزونی دارد و هر سال مقداری از سرمایه‌های نقدی ایران به خارج صادر می‌شود، تجارت خارجی ایران را در کف خود گرفت. در عین حال، شاه به حکم آزمندی، از قدرت سیاسی خویش سوءاستفاده فراوانی می‌کرد، بطوری که در تمام دوران سلطنتش، تولیدکنندگان ابریشم ناگزیر بودند محصول سالانه را به نصف قیمت به مباشرین و

۱. سفرنامه سرقامس هرپوت؛ به نقل از زندگانی شاه عباس اول. ج ۵، ص ۲۲۷.

ساورین او بفروشد. سپس او، ابریشمهای خریداری شده را به بازرگانان ایرانی یا خارجه به بهایی که خود معین می‌کرد، می‌فروخت و همه سال از این راه حلال! سودی در حدود ۸ میلیون تومان به‌خزانه خویش می‌ریخت.

به‌گفته پی‌یترو دل‌واله، «پادشاه ایران بزرگترین و یگانه تاجر کشور خویش است و هر معامله را که سود بسیار داشته باشد، به‌شخص خود اختصاص می‌دهد. هیچ‌گونه محصول و ستاع سودآوری در ایران نیست که اختیار خرید و فروشش در اختیار وی نباشد؛ چنانکه من خود در اصفهان به‌چشم خویش دیدم که عمال او پیاذهای مخصوص شاه را به‌سردم می‌فروختند.»

پی‌یترو دل‌واله در جای دیگر می‌گوید: «پارچه‌های ابریشمین و زربفت در ایران، به‌زنان اختصاص دارد و لباس سردان همیشه از پارچه‌های نخی و یکرنگ ولی بسیار چشمگیر و روشن دوخته می‌شود که اعیان کشور، به‌سبب دوختن لباسهای گوناگون، آن را همه‌روزه عوض می‌کنند و پس از سه یا چهار بار پوشیدن، به‌یکی از خدمتگزاران خویش می‌بخشند. این لباس را شاه عباس مرسوم کرده است تا ابریشم در ایران کمتر بکار رود، و بیشتر به کشورهای بیگانه صادر گردد و از این طریق بر ثروت کشور بیفزاید.»^۱

در عهد شاه عباس: پی‌یترو دل‌واله که در عهد شاه‌عباس به ایران آمده و سفرنامه گرانقدری از او در دست داریم، می‌نویسد: چون مدت اقامت شاه در سازندران بطول انجامید، دستور داد بر آذوقه و سایر محتاج سیهانان پی‌یترو بیفزایند.

«همراهان پی‌یترو دل‌واله، از زن و سرد، ۱۳ تن بودند و پنج یا شش اسب و هشت شتر نیز در اصطبل داشت. برای این جمله، از طرف شاه‌عباس، آذوقه و سایر محتاج زیر، دو بار برای مدت یک ماه یا اندکی بیشتر، فرستاده شد:

آرد: ۲۵۰ من تبریز	پنیر: ۱۰ من
برنج: ۱۵۰ من تبریز	ماست: ۲۰ من
کره: ۳۶ من تبریز	شکر سفید: یک ظرف بزرگ
سرغ: ۸۰ عدد	ناردان: ۱۰ من
خروس اخته: ۱۹ عدد	شمع گچی بزرگ و بلند که هر یک یک کیلوگرم و نیم وزن داشت و دو تا سه شب می‌سوخت و نیم سوخته آن را بیشتر در راه‌روها و اتاقهای خصوصی به‌کار می‌بردند: ۵۰ عدد
پیاز: ۲۷ من	پیه مخصوص پیه‌دانه‌های نقره که روشن می‌کردند و روی قالی برابر حاضران، یا روی سفره پیش روی سیهانان می‌نهادند: ۱۲ من
شراب: ۲۰ من	گلاب: ۵ قرابه
بره: ۱۷ عدد	عسل: ۵ من
تخم‌سرغ: ۶۰۰ عدد	نارنج: هزار عدد
نخود: ۱۵ من	جو برای چارپایان: یک خرور
نمک: ۱۲ من	
ادویه گوناگون: ۳ من	
کشش برای پلو: ۵ من	
برگه زردآلو: ۵ من	

علاوه بر این جمله، سزرعه بزرگی را هم که در آن جو کاشته شده بود، در اختیار وی نهادند تا چارپایان خود را در آنجا بچرانند. چهل و پنج بار هیزم نیز برای طبخ و گرم کردن خانه اش فرستاده شد.^۱

دولت صفویه نه پیش و نه پس از دوران شاه عباس، به آن درجه قدرت سیاسی که در عهد وی بدان نایل آمده بود، نرسید. معذکک نباید در باره شخصیت شاه عباس غلو کرد و جهات ضعف او را نادیده گرفت.

«چنانکه گفته شد، در عهد شاه عباس اول، میزان بسیاری از عوارض و مالیاتها تقلیل یافت و اضافاتی که در فاصله بین سالهای ۱۵۷۰ و ۱۵۸۰ میلادی (۹۷۸ - ۹۸۸ هجری) بر مالیاتها وضع شده بود، لغو گشت و بعضی از مالیاتها، بالکل ملغی گشت؛ بویژه در نواحی مرکزی ایران. ولی در عهد جانشینان شاه عباس اول، میزان مالیاتها و عوارض مجدداً بتدریج بالا رفت و در پایان قرن هفدهم میلادی (۱۱۱۰ هجری) میزان عوارض و مالیاتها بشدت ترقی کرد و مالیاتهای تازه وضع شد. این وضع چند سبب دارد: اولاً بعلت ترقی روابط کالا - پولی، دولت و فتودالها به پول محتاج بودند و می کوشیدند بر میزان درآمد خود بیفزایند؛ از جانب دیگر، در حدود سال ۱۰۰۰ هجری، جنگ با ترکیه عثمانی و خان نشینهای ازبک (که غنایم جنگی دایم و مستمر نصیب دولت و فتودالها می کرد) قطع شده بود.

کماکان مالیات اصلی همان مالیات ارضی یا خراج بود که در آن زمان، «سال» و جوها و یا مالیات نامیده می شد و بیشتر به جنس دریافت می شد (۱۵ تا ۲۰ درصد محصول)؛ و در بعضی نقاط، بخشی از محصول مالیات نقدی دائمی از هر جفت گاو مأخوذ می گردید.

مالیات باغها و بستانها، عشر و توستانها ۵ درصد محصول بود. داسداران (به استثنای آنان که در عراق عجم زندگی می کردند) مالیاتی به نام «چوپان بگی»، به میزان یک هفتم پشمی که از دام حاصل می شد، همچنین یک هفتم زاد و ولد داسها گرفته می شد و از اسب و خر یک سوم بهای آنها اخذ می شد.

در ازای آبیاری سزارع و بستانها، مالیات خاصی اخذ می گردید. علاوه بر اینها، از کشاورزان مالیات فوق العاده ای به نام «عوارض» می گرفتند. آماده کردن علفه و علوفه برای قشون و سخره و چاچار و بیگار و نزوله و کار اجباری در ساختمانها و قنوت، به نفع دولت و فتودالها بار سنگینی به دوش روستاییان بود.

شیوه ای که در میان اشکال گوناگون بهره کشی فتودالی تفوق داشت، کماکان حال - الاجاره یا بهره جنسی بود. روستایی در مقابل زمینی که در اختیار داشت (که معمولاً ارثی بود) به مالک زمین بهره مالکانه می پرداخت. در اراضی دیوانی و املاک خاصه شاهی و موقوفه و سیورغال، بطور کلی، تمام مالیاتها جزو این بهره مالکانه بود. سهم مالک بابت استفاده از زمین و آب در بیشتر موارد از یک پنجم تا یک سوم محصول اراضی شخم زده، و از درختان میوه دار یک دوم تا دوسوم محصول بود. اگر روستایی از مالک، گذشته از زمین و آب، دام (گاو و بز) و بذر نیز دریافت می داشت، سهم مالک از میزان فوق نیز افزون می گشت و ممکن بود تا ۸۰ درصد و

حتی نود درصد میزان محصول برسد (مالیات هم جزو آن بود). بنا به گفته کمپفر، در واحه اصفهان، که در آنجا روابط کالا - پولی بر اشکال دیگر تفوق داشت، مال الاجاره از رعایا در بیشتر موارد نقداً مأخوذ می‌گردید (از قرار . . . ۶۶ دینار «۳۳ عباسی» از هر جریب شخم خورده).

اگر شاه مالک اراضی بود، زمین و آب می‌داد و بذر و دام متعلق به روستایی بود. وی دوسوم محصول را به شاه می‌داد. پرداخت مالیات و کار اجباری نیز به عهده او بود. اگر شاه به روستایی مستاجر، گاو کاری و گاو آهن هم می‌داد و وی را از مالیات معاف می‌کرد، سهم روستایی به یک چهارم محصول تقلیل می‌یافت و شاه که مالک زمین بود سه چهارم محصول را دریافت می‌داشت. اگر شاه روستایی را از کار اجباری معاف می‌کرد، سهم زارع فقط یک هشتم محصول بود. شاردن می‌گوید که در واحه ثروتمند اصفهان، روستاییان ایرانی مرفه‌تر از روستاییان فرانسه بوده‌اند. ولی وضع سراسر ایران چنین نبود. با اینحال، شاردن می‌نویسد: روستاییان ایران، بالکل، بی‌حق بودند و تحت یک رژیم استبداد و خودکامی زندگی می‌کردند. ماسورین دولتی، گاه به ضرب و شتم آنان می‌پرداختند، وسایل ثقیله ایشان را می‌گرفتند و به میل خویش، مدتی در خانه روستاییان می‌ماندند و از کیسه آنان تغذیه می‌کردند و گاهی وجوهی نیز مطالبه می‌کردند. علاوه بر این، از تمام رعایا پیشکشی، سلامانه و عیدی به جنس یا نقداً می‌گرفتند. به این ترتیب، وضع روستایی اسکان یافته که در زیر بار فشار بهره‌سالکانه و مالیاتها و مظالم ماسوران و مالک، رنج می‌بردند، بمراتب بدتر و سخت‌تر از وضع چادر نشین ایلاتی بود. چادر نشینان ایلاتی که در قشون فتوادی خدمت می‌کردند سهمی از غنایم می‌بردند و مسلح بودند، در حالی که رعایا اسلحه نداشتند و کوچکترین ماسور دولت و سپاهی و حتی مستخدمین فتوادهای بزرگ می‌توانست به آنها زور بگوید و تجاوز کند.

در دوره صفویه «در ایران بودگی دبرده فردشی همچنان وجود داشت ولی از بردگان چون مستخدم خانه و اعضای حرم استفاده می‌کردند. بردگان بر سه قسم بودند: «اسیران»، «زرخریدان» و آنان که در خانه صاحب خود متولد شده بودند که به آنان «خانه‌زاد» می‌گفتند.»^۱ در سال ۹۳۷ هجری، در کارگاههای ابریشم‌بافی شاهی، کنیزان کار می‌کردند. با این که در عهد شاه عباس، نیروهای تولیدی و کشاورزی قوس صعودی می‌پیمود ولی به نظر محققان شوروی، اقتصاد ایران در این دوران، هرگز به آن سطح رفیعی که در آغاز قرن سیزدهم یعنی پیش از حمله مغول رسیده بود، نایل نگشت.

سیاحان خارجی از ارزانی خواربار در ایران سخن می‌گویند. در حدود سال ۱۰۸۱ هجری، در خوزستان ۴۵ فونت (هر فونت ۴۵۳ گرم) نان گندم و یا ۱۸ گوسفند را به یک عباسی می‌خریدند. در قرن یازدهم (قرن ۱۷ میلادی) پرورش کرم ابریشم در ایران چنان ترقی کرد که نه قبل و نه بعد به آن درجه اوج و ارتقا نرسید. به گفته اولتاریوس، در قلمرو دولت صفوی، سالانه بیست هزار عدل ابریشم خام تولید می‌شد و به گفته شاردن، ۲۲ هزار عدل که هر یک ۲۷۶ فونت وزن داشت. طبق اظهار شاردن، گیلان ده هزار عدل ابریشم خام، و سازندران دوهزار و خراسان سه هزار، و باد (آذربایجان) سه هزار و قره‌باغ دوهزار، و گرجستان دوهزار عدل تولید می‌کرد.

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، هشتم، ص ۵۲۱-۵۲۱ (به اختصار).

از این مقدار، فقط در حدود یکهزار عدل در ایران باقی می‌ماند و مصرف می‌شد و باقی، بالتام، به هندوستان و اروپا صادر می‌گردید. تنها عوارض گمرکی از صدور ابریشم خام، سالیانه، به ۴ هزار توبان (۴ میلیون دینار) بالغ می‌گردید.

داسداری در ایران، رونق داشت و نوع گوسفندان ایران از اروپا بهتر بود. همراهان اولتاریوس چندگوسفند نژاد ایرانی را به‌شهر خود، «هولشتین»، بردند. شاه و فئودالها نه‌تنها ربه‌های فراوان داشتند بلکه سیاحان از کثرت شتران و اسبان و قاطران و خراخی که در فعالیت‌های حمل‌ونقل و کاروان‌های تجارتنی شرکت می‌کردند سخن می‌گویند. با این حال، هرگاه وضع اقتصادی این دوره را با مطالب و مدارکی که سورخان قرن سوم تا هفتم هجری گفته‌اند مقایسه کنیم، می‌بینیم که حتی در قرن یازدهم نیز کشاورزی (جز در مورد کرم ابریشم) به‌سطح رفیعی که در دوران پیش از هجوم مغول واجد بوده، نرسیده است.

با رشد و ترقی روابط کالا - پولی در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) میزان بهره‌سالکانه و استثمار فئودالی فزونی می‌یافت. رباخواری بیش از پیش معمول شد و به‌انحطاط اقتصادی کشاورزان منتهی گردید. در اواخر عهد صفویه، مظالم مأسورین دولت و رفتار ظالمانه فئودالها، سبب فرار و مهاجرت کشاورزان گردید و شاردن به این وضع اشاره می‌کند و می‌نویسد حتی یک‌دوازدهم اراضی کشاورز مزدع و مسکون نبود.

«در قرن یازدهم هجری، از ایران به کشورهای اروپای غربی، گذشته از ابریشم خام و منسوجات ابریشمی، تیماج و چرم ساغری و پشم شتر و گوسفند و قالی و ظروف بدل چینی و مصنوعات طلا و نقره و سنگهای قیمتی و بخصوص فیروزه صادر می‌شد. از ایران به روسیه، بیش از همه چیز، انواع و اقسام منسوجات ابریشمی صادر می‌گردید. در شرح لوازم روسی قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی)، از این نوع اجناس یاد شده است: اطلس قزلباشی، منخلمهای قزلباشی، منسوج ابریشمی زردوزی یا نقره‌دوزی شده، منسوج پشمی، زربفت، کمخای یزدی، کمخای قزلباشی، قطنی (پارچه نیمه ابریشمی) منسوجات ابریشمی... گذشته از اینها ابریشم خام، منقال و پوستین و اسلحه، شمشیر قزلباش و تیروکمان قزلباشی - میزان معاملات با روسیه افزایش فوق‌العاده یافته بود.

در قرن یازدهم هجری، از ایران به ترکیه از راه بغداد، توتون و سازو و منسوجات ابریشمی خشن از پشم گوسفند و منسوجات مختلف ابریشمی و قالی و انواع تیماج و حصیر و انواع ظروف و فولاد... و مصنوعات از چوب شمشاد صادر می‌شد. از روسیه نیز، از طریق ولگا، انواع خرزوچرم خام و چیت و ماهوت و پارچه کتانی و آهن و مس و مصنوعات فلزی و شیشه و کاغذ و شکر و عسل و سوم و اسلحه آتشی وارد می‌شد و از کشورهای اروپای غربی، ماهوت و منسوجات آهنی، آیینه و شیشه و مصنوعات فلزی و اشیاء تجملی و شراب و شکر و چراغ و کاغذ و جز اینها وارد ایران می‌شد.

از پایان قرن یازدهم، در نتیجه اقدامات نابخردانه زمامداران در زمینه کشاورزی، صنعت و بازرگانی ایران قوس نزولی را سیر می‌کرد. افزایش مالیاتها، و عوارض بازرگانی و یوغ گران

فشار دولت برای پیشه‌وران و صنعتگران و تجار متوسط و کوچک که از مزایایی برخوردار نبودند، سرگبار و غیرقابل تحمل بود.^۱

«در عهد شاه صفی اول و شاه عباس دوم، اهمیت نقش تجار اروپایی در ایران افزایش یافت. شاه صفی اول با کمپانی انگلیسی «است ایندیا» قراردادی منعقد کرد و کمپانی مزبور متعهد شد سالیانه ۱۰۰۰ لیره استرلینگ به‌شاه، بر سبیل «پیشکش»، تقدیم کند و هر ساله معادل مبلغ شصت هزار لیره استرلینگ ابریشم خریداری کند. ولی از حدود سال ۱۰۰۰، رقیبان انگلیسیها یعنی هلندیان نیز حق صدور ابریشم را بدون پرداخت عوارض گمرکی، بدست آوردند و در تجارت ایران مقام اول را احراز کردند. در عهد شاه عباس دوم، استیلازاتی به‌تجار فرانسوی نیز داده شد و تجارتخانه‌های آنان در اصفهان و بندرعباس ایجاد گشت.»^۲ تجار روسی در اصفهان و قزوین و دیگر شهرها مسکن گزیده بودند.

آخرین سلاطین صفوی نه‌تنها به‌آسایش ملل تابع توجهی نداشتند بلکه حکام و فرمانروایان آنها به‌رنحومی خواستند، از مردم حوزه فرمانروایی، بهره‌کشی می‌کردند. در فرمانی که شاه صفی در سال ۱۰۴۷ برای رفع «تکلفات شاقه» صادر کرده است، پس از مقدمه‌ای، چنین می‌خوانیم: «... ظاهر شد که اجناس ماکولات، آنچه به‌کاشان می‌آمده و در میدان عربان خرید و فروخت می‌شده، [از طرف] حکام سابق، از هر خرواری مقداری، تصرف می‌شده. اسمی مبدع بر آن مخترع، مثل یوزباشی و بارانداز، بر خاطر عربان می‌گذاشته‌اند... اگر حاکمی از این تاریخ به‌بعد، به‌کاشان آمده در این امر متابعت ننماید خاک بیشرمی در دیده خود ریخته خواهد بود.

هر که او نیک می‌کند یا بد نیک وید هر چه می‌کند یا بد»^۳
کم‌فروشی و مگرانفروشی: تاورنیه می‌نویسد: اگر کسی قیراطی از وزن کم بدهد یا دیناری زیادتر بگیرد، فوراً به‌سجازات می‌رسد؛ به این ترتیب که تخته‌کلاهی به‌سرش می‌گذارند که عبارت از کلاصیلندری است به‌اندازه‌کندوی عسل و یک زنگوله به‌گردنش می‌بندند و در کوجه‌ها می‌گردانند. بعد مقداری چوب به‌کف پایش می‌زنند و یک سبلی هم جریمه دریافت می‌دارند. ولی یک بار، شاه‌عباس کبیر برای عبرت دیگران، دو نفر کم‌فروش را بسیخ کشید و کباب کرد.^۴

در عهد شاه سلیمان (یا صفی دوم) که آلت ناچیزی در دست عمال و خواجهگان درباری بود، نخستین نشانه‌های انحطاط اقتصادی و سیاسی ایران مشهود گشت. خوانین از یک مجدداً به‌خراسان حمله کردند، و هلندیان جزیره قشم را در خلیج فارس متصرف شدند.^۵ علت مستقیم انحطاط اقتصاد ایران، افزایش فوق‌العاده بهره‌فئودالی و مالیاتها بود که روستا را ورشکست و

۱. همان، ص ۵۴۲-۵۴۳ (به‌اختصار).

۲. همان (چاپ اول)، ص ۵۷۲.

۳. آثار تاریخی شهرستانهای فطنز و کاشان، پیشین، ص ۲۲۳.

۴. سفرنامه قارونیه، پیشین، ص ۶۱۳-۶۱۲.

۵. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص ۵۵۹.

عرصه بازار داخلی را تنگ و محدود نمود و تولیدات کالایی و تجارت را تقلیل داد، و تضادهای طبقاتی را بمراتب شدیدتر و حادثتر ساخت. «سراسر تاریخ این دوره پر است از شرح قیامهای روستاییان علیه بهره کشی فئودالی و نهضت ارمنیان و گرجیان و آذربایجانیان و کردان و افغانان و ترکمنان بخاطر آزادی، علیه دولت صفوی که شیره اقوام سزبور را می کشیده است. انحطاط و عقب ماندگی روزافزون اقتصاد ایران از اقتصاد کشورهای اروپایی و ضعف سیاسی آن در پایان قرن دوازدهم، زمینه را برای نفوذ شدید سرمایه صنعتی بیگانه، از آغاز قرن نوزدهم میلادی، و تبدیل ایران در سالهای بعد به یک کشور وابسته و سرانجام نیمه مستعمره، آماده کرد.»^۱

در این دوره، «انحطاط اقتصادی، فقر روستاییان و بالتبجه تقلیل درآمد دولت فئودال و افسراد فئودال را سبب گشت. ضمناً مصارف دستگاه اداری دولت و بزرگان فئودال نه تنها تقلیل نیافت بلکه بر اثر رشد روابط کالا-پولی در دوره سابق افزوده شد. دولت شاه برای رفع حوایج سزبور، فقط یک راه در نظر داشت و آن را بکار بست و آن راه افزودن بارسالیاتها بود. هر قدر نیازمندیهای خزانه شاه بیشتر می شد، می کوشیدند که از روستاییان و شهرنشینان ایرانی بیشتر پول در بیاورند. سنگینی بار سالیاتها در سرزمینهای اطراف قلمرو دولت صفوی، که مردم آن ایرانی نبودند، محسوس تر بود.

سیاست سالیاتی در عهد شاه سلطان حسین (۱۱۰۶ تا ۱۱۳۵ هجری) برای روستاییان و شهریان غیر قابل تحمل شد. سالیات بر روستاییان و پیشه‌وران و تجار، که در طی قرن یازدهم هجری بتدریج افزایش یافته بود، در فاصله سالهای ۱۱۱۰ و ۱۱۱۳ هجری، بیکبارگی دو سه برابر شد. به نظر معاصران (مثلاً عیسی‌خاسان جلالیان)، میزان سالیات به افسانه شبیه بود. گذشته از سالیاتهای سابق، سه نوع سالیات جدید وضع گشت. میزان سالیات چادرنشینان نیز افزایش یافت. برای وصول سالیات، به سرشماری پرداختند. وزیر آذربایجان در سال ۱۱۱۰ هجری (۱۶۹۸ میلادی)، به اتفاق ۱۱۰۰ کارمند و نوکر، وارد گنجه شد، و اینان در روستاها پراکنده شدند و به سرشماری پرداختند. در هر دهکده، چند نفر از کدخدایان و روحانیان و محترمین را گرفته در منازلی جدا جدا می نشاندند و هر یک از آنها را وادار می کردند اطلاعاتی درباره اشخاص و اسوالات ایشان و موضوعهای وصول سالیات (سزارع، باغها، تاکستانها، روغن کشیها، پادنگها و آبدنگها، تعداد داسها، و غیره) بدهند.

بعد، اطلاعات این اشخاص را که ماسوران ثبت کرده بودند با یکدیگر تطبیق می نمودند. اگر اختلافی پیدا می شد، روستاییان را که به عقیده ماسورین، اطلاعات نادرست داده بودند شلاق می زدند. ماسورین اشخاص سزبور را مجبور می کردند درآمد روستاییان را زیاده بر میزان حقیقی قلمداد کنند تا بتوانند از دهکده منظور حتی المقدور بیشتر سالیات وصول کنند.

سبک مغزی ماسورین وصول، بجدی بود که حاضر نبودند بخشی از محصول را به روستاییان بدهند تا بتوانند به زندگی خود ادامه دهند. معمولاً از دهقانان بیش از آنچه تولید می کردند،

مطالبه می‌شد. مأمورین شاهی با شلاق و شکنجه، روستاییان را مجبور می‌کردند آخرین باقیماندهٔ ائانه و سایرزم زندگی خود را هم تسلیم کنند. در بسیاری از نواحی، کشاورزان بدرجه‌ای از فقر و تنگدستی می‌رسیدند که مزیدی بر آن متصور نیست.

سیاست مالیاتی دولت شاه صفوی نه تنها بدریشه و اساس کشاورزی لطمه می‌زد بلکه به حرف و بازرگانی نیز زیان وارد می‌آورد. در نتیجهٔ کم شدن قوه خرید، اکثریت پیشه‌وران و ارباب حرف نیز از کار خود بهرهٔ کافی نمی‌بردند و عواید فنودالها نیز تا حد زیادی کاهش یافت.

گذشته از شکستی که در زمینهٔ کشاورزی و فعالیتهای کوچک صنعتی نصیب مردم شده بود، در نتیجهٔ تقلیل حمل کالاهای ترانزیتی از جاده‌های کاروانی و بری، عواید گمرکی نیز بسیار کم شده بود و بیشتر حمل کالاهای از طریق دعاغهٔ اعیان و دور افریقا که در سال ۱۴۹۸ میلادی (۹۰۴ هجری) کشف شده بود صورت می‌گرفت. قراردادهای بازرگانی که در عهد شاه سلطان حسین با فرانسه منعقد گردید، بمراتب از قراردادی که قبلاً با هلند منعقد شده بود زیانبخشتر بود، ولی قبل از آنکه دولت فرانسه از این قرارداد سود جوید، حکومت صفویه سقوط کرد.

در چنان شرایطی، شاه و درباریان، علی‌رغم تقلیل درآمد خزانه، حتی اندیشه استناع از زندگی پرتجمل را هم بمخاطر راه نمی‌دادند. مخارج دربار روز بروز فزونی می‌گرفت، کاخهای نو برای شاه ساخته می‌شد، به اروپا جاسهای آینه و ظروف بارتقن و دیگر اشیاء تجملی سفارش می‌شد. شاه، بیش از همه چیز، سرگرم اسوار حرمسرای خود بود و اسیران و حکام ایالات برقاوت با یکدیگر برخاسته بمنظور ارضای حس زن دوستی شاه، زیباترین دختران اتباع قلمرو خود را بزورگرد آورده بمحرمسرای شاه و حرم بستگان او می‌فرستادند.^۱

در دوران حکومت شاه سلطان حسین و پس از تسلط افغانها شیرازهٔ اسوار اقتصادی و معیشتی مردم درهم ریخت. در این جریان، بیش از همه، کشاورزان رنج بردند. «تنها در اصفهان، قریب هزار قریه (یعنی دوثلث قراه) بدون کشت و بی‌سکنه ماند. سدها و بندها و کاریزها و دیگر مؤسسات آبیاری خراب شد. بسیاری از روستاییان به‌دست لشکریان دشمن، از پا درآمدند یا توسط ترکان عثمانی به‌اسیری و بردگی برده شدند و یا از گرسنگی و بیماری (دوروقی جدا نشدنی) جان دادند. شهرها، بطور عموم و بویژه در مغرب و داخل ایران، خراب شده بود. اصفهان و شیراز و قزوین و یزد و تبریز دستخوش غارت شده بود و بیش از دوثلث جمعیت خود را از دست داده بودند. شیخ محمدعلی حزین که شاهد عینی وقایع بود، می‌گوید که چون وارد تبریز شد، دید شهر ویران و تقریباً خالی از سکنه است. بنا به گفتهٔ او، وضع سراسر آذربایجان (ایران) که زمانی ثروتمند بود و نفوس فراوان داشت، چنین بود و فقر و تنگدستی مردم و ویرانی خاک عراق هم بحدی بود که به‌وصف نمی‌آید.

تقلیل شدید قدرت خرید روستاییان و شهریان منجر به انحطاط بازرگانی و پیشه‌هاگشت. پرورش ابریشم و نوغانداری، درگیلان، به‌گفتهٔ هانوی، تا یک ششم تقلیل یافته بود.

علی‌رغم تمام این بدبختیها، نه‌ساورین داخلی نه‌افغانها و بعداً نه‌نادرشاه، هیچیک، در مقام ترمیم بدبختیها و تقلیل بار مالیات برنیامدند بلکه می‌کوشیدند با اعمال زور و فشار، مالیات و عوارض و بهره‌ فئودالی را به‌همان میزان سابق، وصول کنند. به‌همین مناسبت، حزین می‌نویسد، «سردم از بیرون راندن افغانها طرفی‌نبستند و گشایشی در معیشت خلق پیدا نشد.» کم شدن عیار سکه‌ها، سبب تقلیل شدید بهای واقعی پول گردید. قیمت‌ها هم، به‌نسبت تقلیل بهای پول، افزایش یافت.^۱

در وقایع‌نامهٔ پطروس، به‌منظاری از اوضاع اقتصادی سردم در عهد شاه سلطان حسین، اشاره شده است «یکجا قیمت ارزاق را در طول محاصرهٔ اصفهان، بدینگونه، بدست می‌دهد:

گندم: یک من ۸ توماس؛ برنج: یک من، ۱ توماس؛ روغن: یک من ۱۲ توماس؛ قند: یک

من، ۱۲ توماس؛ تخم‌سرخ: هر دانه، ۲۰۰ دینار (یک توماس ده هزار دینار بوده است).
و می‌افزاید که در آن ایام، گوسفند و گاو و اسب و شتری در شهر پیدا نمی‌شد که گوشت آن را بتوان مصرف کرد؛ از این جهت، اهل شهر ناچار بودند گوشت الاغ مصرف کنند که آن نیز از ارار یک من دو توماس فروخته می‌شد. سایر مأكولات نیز زیاده نایاب و گران شده بود. به‌این جهت، سردم از گرسنگی ناچار شدند گوشت سگ و گربه و پوست و چرم و پشک حیوانات و کنش کهنه و خلاصه هر جانوری که بدست افتد بخورند. گرسنگی به‌مرحله‌ای رسید که پسر جوانی که خواهرش سرده بود پستان او را بریده و خورده بود و بسیاری اشخاص بچه‌های خود را پختند یا کباب کردند و خوردند (بند ۲۸ ص ۱۷ و ۱۶). بعدها که افغانه بر اصفهان مسلط شدند و قحط و غلا رفع شد، مسافری که از آنجا بیرون آمد، بهای ارزاق را به‌قرار زیروصف می‌کند:

نان: یک من، ۶۰۰ دینار؛ برنج: یک من، ۱۲۰۰ دینار؛ روغن: یک من، ۴۰۰۰ دینار؛
سرخ: هر یک، ۷۰۰ دینار؛ قند: یک من، ۶۰۰۰ دینار.^۲

لشکر کشیهای نادر به هندوستان و دیگر نقاط با اینکه با غارتگری و ستگیری توأم بود سردم ایران را ثروتمند نکرد، نادر قسمت اعظم گنج‌هایی را که از هند بدست آورد، در کلات نگهداری کرد و برای احیاء نیروهای تولیدی و تشویق کشاورزان و صنعتگران به فعالیت اقتصادی بکار نبرد. تسهیلاتی که در سال ۱۱۰۶ هجری برای رعایا قایل شده بود و مالیات سه سال را بخشیده بود، لغو کرد و مالیاتهای معوقه را یکباره مطالبه کرد و وصول مالیات با شکنجه و آزار و غارت رعایا توأم بود.

به‌گفتهٔ محمد کاظم، چشم و زبان کسانی را که مالیات نمی‌پرداختند درمی‌آوردند.^۳
«سیاست شاهان صفوی که متوجه تحکیم حکومت مرکزی و مبارزه علیه نقایح فئودالی بود، در زمان شاه‌عباس اول، موفقیت فوق‌العاده بزرگی بدست آورد. فشار بیرحمانهٔ شاه بر اشراف مقتدر فئودال - نظامی

نظری کلی به وضع اقتصادی این دوره

۱. همان، ص ۵۹۹-۵۹۵ (به اختصار).

۲. عبدالحمین زهرین‌کوب، یادداشتها و اندیشه‌ها، ص ۲۰۳-۲۰۲.

۳. رک: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم، پیشین، ص ۶۰۶.

قبایل قزلباش و غیره و خاتمه دادن به بلواهای مکرر فتودالها، شرایط نسبتاً مساعدی برای توسعه اقتصادی فراهم نمود.

در زمان شاه عباس اول، چنانکه گفتیم، وضع کشاورزی و صنایع دستی «دستورزی» بخصوص در ایالات مرکزی (عراق عجم، شهر اصفهان و ایالت آن) که مردم آن مناطق اتفاقاً از تمام یا قسمتی از مالیاتها رهیده بودند، بهبود یافت.

ترقی بعدی نیروهای تولید در کشاورزی، رشد شهرها، توسعه بازرگانی داخلی و خارجی، تا حدود قابل ملاحظه‌ای، شرایط صلح طولانی مابین دولتهای صفوی و ترکیه را فراهم نمودند (۱۷۲۲-۱۶۳۹ میلادی / ۱۱۳۵-۱۰۴۹ هجری).

در ایالاتی از دولت صفوی که از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر بودند، و در محلهایی که سر راه جاده‌های بزرگ کاروانرو قرار داشت یا در جوار شهرها بود، انزوای طبیعی اقتصاد طبیعی (خود مصرفی) هر چه بیشتر درهم شکسته شد. برخی پیشرفتهایی که در قدرت کالاسازی واحدهای اقتصادی کوچک کشاورزان حاصل آمده بود و اعتلای سطح بهره دهی این واحدها، از پدیده‌های سهم این دوره‌اند... این اعتلای اقتصادی کوتاه مدت بود.

در ربع آخر قرن هفدهم میلادی، علائم رکود اقتصادی در دولت صفوی ظاهر شد. چنانکه پتروشفسکی می‌گوید، علت اساسی این رکود، افلاس واحدهای اقتصادی کوچک کشاورزان بود که پایه اقتصاد دولت فتودالی را تشکیل می‌داد.

در پایان قرن شانزدهم و ثلث اول قرن هفدهم، به دنبال خاتمه جنگ داخلی، و رهایی از برخی مالیاتها (در واقع فقط در بعضی محلهای عملی شد) واحد اقتصادی کشاورزی در شرایط مساعدتری قرار گرفت، و اسکان یافت که در مدتی کوتاه، بهره دهی خود را تا مقداری افزایش دهد. اما برای نمایندگان شاه و مأموران خزانه، این فقط انگیزه‌ای بود بمنظور تشدید بهره‌کشی فتودالی. علت دیگر رکود که در نوشته‌های تاریخی مورد بحث قرار گرفته، جریان تغییر راههای سهم بازرگانی اروپا-آسیا بود که در قرن هفدهم، در نتیجه استفاده از راه آبی اطراف افریقا انجام پذیرفت؛ راهی که بوسیله واسکودوگاسا کشف شد. راههای خشکی کاروانرو که از کشورهای آسیای مقدم، بخصوص از سرزمینهای پشت قفقاز، می‌گذشتند دیگر اهمیت گذشته خود را نداشتند. شهرهای قفقاز دیگر تجارت «دلالگونه» خود را از دست دادند.

در نتیجه رکود بازرگانی خارجی و قطع غنایم جنگی (چون شاهان صفوی از پایان دهه چهارم قرن هفدهم به بعد، جنگ کشورگشایانه‌ای راه نینداختند) سهم مالیاتی بمقدار زیادی، تشدید گردید.

بر اثر توسعه بازرگانی خارجی و داخلی، در دوره اعتلای اقتصادی قرن هفدهم، فتودالها که با تجارت پیوستگی داشتند سعی کردند مالیاتهایی را که فعلاً به صورت جنسی گرفته می‌شد، به شکل پول دریافت کنند. با وجود این، در دولت صفوی و در شرایط حاکمیت اقتصاد طبیعی، تبدیل قسمتی از مالیاتهای جنسی به پولی بطور کلی، باعث تشویق فتودالها به تجمل گردید. این امر میدان عمل سرمایه سراجهای را وسعت داد. رباخواری که شکلهای موجود تولید و بهره‌برداری را تحلیل برده بود، طریقه جدیدی را در تولید ارائه نداد ولی بر شدت بهره‌کشی فتودالی افزود و باعث تخریب اقتصاد کشاورزی گردید.

چنانکه پتروشفسکی گوشزد می کند، «در کشورهای آسیای مقدم، اقتصاد بزرگ زمینداران و جریان توسعه سرمایه گذاری در کشاورزی مثل اروپای غربی و روسیه به اندازه قابل ملاحظه وجود نداشته است. بدینجهت، ورشکستگی کشاورزان توانسته آن عواقب اجتماعی و اقتصادی را که مثلا در دوره انباشتگی اولیه در انگلستان بار آورده، در این کشورها به بار آورد.

کاهش شدید درآمد فنودالها در پایان قرن هفدهم تا ربع اول قرن هجدهم، خودگواه رکود اقتصاد کشاورزی در این دوره است. چنانکه محمدعلی حزین می نویسد، در نتیجه وخیم شدن پی در پی اوضاع دولت و اغتشاشات نقاط مختلف گیلان که محل اسلاک پدری او بوده، سال بسال، درآمد این اسوال سوروئی کاهش یافته. بالاخره، درآمد سالانه اسلاک یادشده به حدی رسیده که کفاف مخارج ساخانه را نمی داده.

ورشکستگی اقتصاد کشاورزی باعث زوال شهرها، رکود بازرگانی و فقر توده ها گردید. آنان غالباً علیه بهره کشی توانفرسا پیاپی می خاستند. تشدید تضادها و مبارزات طبقاتی، خود از علل اساسی تلاشی و سقوط دولت صفویه بود. کاهش درآمدهای دولت در پایان قرن ۱۷ و ابتدای قرن ۱۸ میلادی شاه را مجبور کرد که فشار اقتصادی را نه تنها به انبوه زمینتکشان بلکه بر برخی از اقشار طبقه حاکمه، بخصوص بر روحانیت مسیحی نیز تشدید کند. سیستم مالیات بندی جدیدی که در ابتدای قرن ۱۸ میلادی اعمال شد، صومعه را از تمام حق مصونیتهایش محروم نمود. در عین حال، بر اثر تقلیل بهره دهی اقتصاد کشاورزی و کاهش تجارت، درآمدهای صومعه از زمین و بازرگانی تنزل یافت. همه اینها به اضافه محروم شدن مسیحیان از حقوق قانونی که بوسیله شاه عباس اول اعمال شد و تحمل ناپذیری مذهبی، که خط مشی اساسی دولت شده بود، باعث شد که بالانشینان روحانیت مسیحی به مخالفان صفویان تبدیل شوند. تعقیب و پیگردستیان نارضایی عیقی را سبب شد؛ مثلا وقتی که در شیروان ملاحهای سنی را اعدام کردند و به مساجد اهانت نمودند، شورشهای بزرگی در آنجا به راه افتاد. مردم از سلطان عثمانی درخواست پناهندگی می کردند؛ خیلیها به ترکیه (عثمانی) گریختند.»

پس از سقوط حکومت صفویه و استقرار حکومت نادری، در سایر نقاط ایران نیز، در اثر مظلالم عمال نادر، وضع مردم آشفته بود. محمد کاظم می نویسد که در سال ۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۶ میلادی) قسمت قابل ملاحظه ای از مردم، حویزه را ترک کردند و خود را در غارهای کوهستانی و زوایای اختفا، پنهان کردند (تاریخ عالم آرای نادری، ج ۱، برگ ۲۵۹). همو می گوید که در سال ۱۱۵۰ هجری، ایالت سرو چون دل زندانیان ویران و خالی از سکنه بود، نه خانه ای در آنجا باقی مانده بود و نه آدمی — به شهادت نماینده سیاسی روس، در پایان دهه چهارم قرن ۱۸، بسیاری از دهات ایالت اصفهان بدون سکنه بود.

برای جلوگیری از فرار مردم شهر و روستا، نادر دستورها و فراسینی صادر کرد ولی این تدابیر مؤثر نیفتاد. عدم رضایت مردم از نادر و دستگاه ظلم و جور او بعدی بود که هر کس به دروغ، ادعایی می کرد، خلق به امید رهایی از مظلالم نادر، دور او جمع می شدند.^۱

۱. م. د. آردوواک. ز. اعریان، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، ص ۴۸-۵۴ (به تناوب و اختصار).

۲. رک همان. ص ۱۶۲-۱۶۶.

ریشه اصلی نارضایتیها و قیامها، و خاست وضع اقتصادی بود. مردم بار تمام مشقات هجوم افغانها را بدوش خود کشیده بودند به این امید که حکومت جدید به نفع آنان، قسهایی بردارد ولی در عمل، دیدند که نادر باز هم از مردم مفلس ایران تقاضای مالیاتهای گرانی می کند. نادر که به مرض «زراندوزی» مبتلا شده بود، تمام غنایمی که از هندوستان بچنگ آورده بود و هر چه از مردم بینوای ایران بزور می گرفت، به خزاین کلات منتقل می کرد. او که از عقل سلیم و درک اقتصادی درست، بی نصیب بود بجای آنکه ذخایر کلات را در راه فعالیتهای تولیدی و بالابردن سطح زندگی مردم بکار اندازد، تمام هم خود را صرف دوشیدن و آزار و اذیت مردم می کرد. هانوی، بحق می نویسد: «حتی وحشت یک جنگ مغلوب یا هجوم بربرها هم نمی توانست خلق را به چنین بدبختی بزدگی که از پیروزیهای حکمران مستبد آنها نصیبشان شده گرفتار سازد. به نظر می رسد که این حکمران بیشتر از دشمنان برای حقیر کردن اقباع خود تلاش می کند.»^۱

سابع تاریخی فرار مردم را نتیجه ستم مالیاتی می دانند؛ مثلاً براتیشف به پترزبورگ گزارش می دهد که در سال ۱۷۴۲ میلادی، «آقدر آذوقه از مردم در بند خواسته شد که زمینها در عرض پنج سال نمی توانستند آن را تأمین کنند. بدینجهت است که بسیاری از ساکنان اینجا گریخته اند.»

در سال ۱۷۴۵ با کونین، کنسول روس در رشت، گزارش می دهد که: «... در نتیجه جرمه ها و مالیاتهای پولی ظالمانه و بینظیری که اسسال در تمام ایران گرفته می شود، بجز شهر دربند، حتی یک ولایت هم وجود ندارد که در آنجا کشاورزان فقیر زن و فرزند خود را رها نکنند و به کوهها و جنگلها نگریزند.»

یوهان لرخ، که در نیمه اول قرن ۱۸ به ایران آمده است، می گوید: «کشاورزان بخاطر بستن مالیاتهای خارج از اندازه به آنها، به کوه و جنگل می گریختند.»^۲

«در اواخر عهد صفوی، بعلت بیکیفایتی زمامداران، آذربایجان، ارسنستان، گرجستان، لرستان و کردستان بوسیله ترکان ویران گردید. در اثر حکومت هفت ساله افغانها، سرکز و جنوب ایران خسارات بسیار دید. مردم ایالات شرقی، هجوم خانمانسوز چادرنشینان آسیای میانه را تحمل کردند، و آن قسمت از سرزمینهایی هم که مطیع بیگانگان نشده بود، به میدان نزاع و قتل و کشتار ویرانگر فتودالها تبدیل گردید. به گفته شیخ حزین، مردم کشور پس از اخراج استیلاگران اجنبی نیز در وضع بی اندازه فلاکتباری قرار داشتند. نادر به هر کجا که وارد می شد تمام ساکنان شهر و روستا پس از ورود او، دور هم جمع می شدند، اشک می ریختند، نوحه سرایی می کردند، و آه و ناله سر می دادند.»

بر سر در مسجدی در روستای «ونند»، در حوالی نخجوان، سنگنبشته ای قرار دارد که به زبان فارسی است و از زندگی مشقت بار مردم آن زمان حکایت می کند: «قرو قحطی سختی بود بطوری که قیمت هر من گندم ۴۰۰ دینار... و روغن ۲۸۰۰ دینار بود. گرسنگی و فشار احتیاجات گوناگون، آن روزگار فلاکتبار را به جهنمی واقعی تبدیل کرده بود بطوری که در عرض